

بصابت پر میفرودش آمد
ایام نفس کشت و یاد ناز کشاد
بشور لاله چنان بر فروخت با دیها
ز فکر لفرقه باز آبی تا شوی مجنون
ز مرغ غیب ندانم که سوسن آزاد
چه جای محبت نامحبت مجلس انس
کوییت مخفی خوش بیاد داده بیار
که موسم طرب پیش ناز و نوش آمد
در وقت بنهرند و مرغ در فرودش آمد
که غنچه غرق غرق کشت و گل جوش آمد
بگلم آنکه چونند اهرن سرودش آمد
چه گوش کرد باده زبان جوش آمد
سر بیاله بوشان که فرقه نوش آمد
که اهرن شده بر جای او سرودش آمد

ز خافاه میخانه میسرود حافظ
مگر ز مستی ز بندریا جوش آمد

بویی خوشی که هر که ز یاد صبا شنید
ایش ز یاد بود دل حق که از سن
یار بجا است خرم راز که کیربان
ای شاه حسن چشم کمال که افکن
باباده زیر خرقه نه اموز می کشم
بمی یانک پیک نه احوز میوزم
از یاراشنا سخن آشنه شنید
که غمک رخ خود سخن نامنرا شنید
دل شرح آن دی که چه گفت و چه شنید
کین کوش بس حکایت شاه و کله او شنید
صد بار سر می که اهرن جوش شنید
بس در دست که گنبد چرخ این شنید

ساقی بیا که عشق ندا میکند بست
سر خدا که عارف سالک کن گفت
بند کیم محض ثوابت و ذکر غیر
مردم کردم ز سر کوی او چه شد
هر شام با جرای مرغ او شام گفت
حافظ و طیفه تو دعا گفته است بس
در سندان مباحش که نشنید یا شنید

عشق تو نهال حیرت آمد
بس عرقه حال وصل آفر
یک دل بیا که در ره او
نی وصل نماید و نه وصل
از هر طرفی که کوش کردم
و وصلت کمال حیرت آمد
هم بر سر حال حیرت آمد
بر چهره نه حال حیرت آمد
ابجای که قبال حیرت آمد
او از سوال حیرت آمد

سر تا بدم وجود حافظ
در عشق نهال تو حیرت آمد
محم دولت بیدار بیا این آمد
گفت بر نیر که آن سر شویر این آمد